instagram:sharghdaily1 twitter:sharghdaily youtube:sharghdaily Telegram:SharghDaily aparat:tasvirshargh www.sharghdaily.com
روزنامه شرق

یادداشت

راکبان بی‌نام‌ونشان

حمیدرضا اکبرپور*

چند هفته پیش بود که مینا اکبری، روزنامه‌نگار حوزه سینما و فیلم‌ساز، با انتشار پستی در شبکه اجتماعی ایکس از توقیف موتورش به جرم داشتن «راکب نسوان» خبر داد. این موضوع همیشه‌مطرح که گهگاه جنجالی می‌شود و دوباره تب آن فروکش می‌کند، همواره از دغدغه‌های زنان و دختران این سرزمین بوده است. هرچند که قضیه خانم اکبری با وساطت سردار حسینی، فرمانده پلیس راهور ختم به خیر شد، اما کلیت موضوع همچون یک زخم سرباز است که علاج واقعی می‌خواهد. خود سردار حسینی نیز پس از حل‌وفصل قضیه فوق تاکید داشت که هنوز شرایط برای دریافت گواهینامه موتورسیکلت برای بانوان مهیا نشده و تصمیم‌گیری در این خصوص برعهده مجلس است. ریشه ماجرا برمی‌گردد به ماده ۲۶ آیین‌نامه راهنمایی و رانندگی که رانندگی با هر نوع وسیله نقلیه موتوری را مستلزم داشتن گواهینامه کرده است. از سوی دیگر ماده ۷۱۸ قانون مجازات اسلامی، رانندگی بدون داشتن گواهینامه را از مصادیق جرم شناخته و مشمول مجازات حبس، محرومیت از رانندگی و جریمه نقدی کرده است. پازل آخر این ابهام در چرخه قانونی با تبصره ذیل ماده ۲۰ قانون رسیدگی به تخلفات رانندگی قانون تکمیل شده که به صراحت صدور گواهینامه رانندگی موتورسیکلت را برای مردان برعهده نیروی انتظامی قرار داده ولی نامی از زنان نیاورده است. همین ابهام موجب شده است که از صدور گواهینامه برای زنان خودداری شود. البته در این میان ملاحظات دیگری نیز مطرح است. در نتیجه این نیاز جامعه با توجه به نبود محمل قانونی به معضل اجتماعی تبدیل شده است. نمودهای عینی این معضلات را هم به عیان می‌توان از یک سو در افزایش ریسک تصادفات ناشی از عدم آموزش رانندگی با موتورسیکلت و عدم تمرکز بر رانندگی به علت وجود استرس و اضطراب و از سوی دیگر در عدم پوشش‌دهی بیمه و خدمات درمانی یا دیه به راکب موتورسیکلت و فرد یا عابر پیاده مشاهده کرد.

بدون شک مباحث قانونی که در این خصوص وجود دارد قابل توجه است ولی این یادداشت از بُعد دیگری به این قضیه ورود کرده است. موتورسیکلت به‌ویژه از زمانی که فرایند بومی‌سازی آن سرعت گرفت، به وسیله قابل دسترس و ضروری در زندگی عموم مردم تبدیل شده است. این موضوع در سالیان اخیر و با توجه به گسترش پیک‌های موتوری بیش از پیش نمود یافته است. علاوه بر این دلایل قابل توجه دیگری نظیر مشکلات اقتصادی به‌ویژه تورم افسارگسیخته، افزایش ناگهانی و چندبرابری قیمت خودرو و ترافیک و معضلات جای پارک در شهرهای بزرگ سبب شده است بسیاری از اقشار به موتورسیکلت به عنوان وسیله نقلیه روی آورند. در این میان آنچه ماحصل مشاهده میدانی است، نشان‌دهنده استفاده وسیع زنان و دختران از این وسیله نقلیه است. همین استقبال بی‌شمار، رکوردهای جالب‌توجهی را در زمینه تولید و عرضه موتورسیکلت به جا گذاشته است. به طوری که تولید موتورسیکلت از ۱۵۰ هزار عدد در سال ۱۳۹۶ به قریب به ۶۰۰ هزار عدد در سال ۱۴۰۲ رسیده است. به‌ویژه پس از سال ۹۸ و در پی افزایش قیمت بنزین، تورم لجام‌گسیخته و کاهش قدرت خرید مردم، تولید موتورسیکلت به ناگهان جهشی خیره‌کننده پیدا کرد. اهمیت مسئله در همین جا هویدا می‌شود، چراکه این موضوع مانند فرصت اقتصادی سودآور اما خفته است. کافی است سیر مبهم و رویکرد مانع‌تراشانه درخصوص اعطای گواهینامه به زنان برداشته و واقعیت موجود در جامعه پذیرفته شود، آن وقت میزان تقاضا و در نتیجه تولید موتورسیکلت با جهش قابل‌توجهی روبه‌رو خواهد شد. این جهش تولید قطعا با افزایش اشتغال‌زایی همراه خواهد بود. از سوی دیگر با توجه به عمق داخلی‌سازی در صنعت موتورسیکلت‌سازی، توان بالقوه برای افزایش عرضه در جهت پاسخ‌گویی به تقاضای ایجادشده وجود دارد. کما اینکه یکی از درخواست‌های مهم انجمن صنعت موتورسیکلت‌سازان نیز رفع ابهام و تسهیل اعطای گواهینامه به زنان است. به نظر می‌رسد در صورت درک موقعیت از سوی سیستم و واکنش مناسب به آن، می‌توان این چرخه سودآور را با تمهیداتی به اقدام اجتماعی مناسبی در جهت توانمندسازی اقتصادی اقشاری مانند زنان تبدیل کرد. از جمله اینکه به رونق اشتغال در میان زنان کمک می‌کند، به‌ویژه در مشاغلی مانند حمل‌ونقل بسته و مسافر که بر پایه موتورسیکلت است. از سوی دیگر دولت می‌تواند با تعامل و توافق با سازندگان موتورسیکلت، بخشی از چرخه تولید را با توجه به افزایش تقاضایی که ناشی از صدور گواهینامه برای زنان است، به زنان واگذار کند تا از یک طرف از توان آنان در جهت تولید بالاتر بهره ببرد و از طرف دیگر به افزایش قدرت و استقلال اقتصادی بانوان کمک کند. به طور حتم این چشم‌انداز ترسیم‌شده، تهی از اشکال نیست اما ورای حقی که بلاشک به زنان تعلق دارد و با ابهام از آنان ستانده شده، مزایای اقتصادی بسیاری در بستر این امر نهفته است که با سیاست‌گذاری درست و بهینه می‌توان از آن منتفع شد.

* دکتری حقوق بین‌الملل عمومی
پژوهشگر میهمان پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه

گفت‌وگوی «شرق» با محمد دادکان

به من حکم بدهند تا فسادها را کف دست رئیس‌جمهور بگذارم

زودتر از موعد مقرر می‌رسد؛ آخرین تماسش نشان داده بود به جای حرکت به سمت ضلع جنوبی میدان، مسیر شمالی را رفته است. بااین‌حال باز هم ۱۰ دقیقه‌ای زودتر می‌رسد؛ آن‌هم در شرایطی که قبل از آن، خبر داده بود بازه شناور ۱۵دقیقه‌ای برای حضورش در دفتر روزنامه در نظر گرفته شود. از پشت شیشه دستی به نشانه سلام تکان می‌دهد. پیاده که می‌شود، اولین چیزی که جلب نظر می‌کند استایل اتوکشیده‌اش است. در مقایسه با همسن‌وسالانش هنوز هم خوش‌تیپ‌تر است. شاید قدِ بلند و مو و محاسن حالا سفیدشده‌اش با ترکیب رنگی که برای لباسش در نظر گرفته، به این خوش‌تیپی کمک کرده است. آنجا اولین سؤالی که ذهن را درگیر می‌کند، این است که چطور شخصی با این استایل، آن‌قدر زبان منتقدی دارد که کمتر مدیر و وزیری را راحت گذاشته است؟ وقتی از اتومبیل مشکی‌رنگش پیاده می‌شود، کوچه از آدم‌ها خلوت است. حجم اتومبیل‌های پارک‌شده در هر دو سمت کوچه توی ذوق می‌زند، ولی این تصویر نازیبا، پشت لبخند گرمش پنهان شده است. «باید کمی عقب‌تر می‌ایستادم، نه؟»؛ این را بعد از آنکه تابلوی «کافه شرق» را می‌بیند، می‌پرسد. به آرامی به سمت در صندوق اتومبیلش عقب می‌رود و آن را بالا می‌زند. پاکت کاغذی بزرگ و مشکی‌رنگی را از صندوق بیرون می‌آورد. حتی کنجکاوی اولیه هم باعث نمی‌شود تا پی ببریم محتوایش چیست. اندکی بعد، کت مشکی‌اش را تن می‌کند تا رنگ پیراهن ملیحی را که به تن کرده، پشت سیاهی بفرستد. هنوز ثانیه‌ای نگذشته، صدایی درست در چند قدمی، خوش‌وبش اولیه را قطع می‌کند. «سرت سلامت باد آقای دکتر. درود به شرفت. دم شما گرم که هنوز هم حرف حق را می‌زنید. به خدا خیلی دوستتان دارم. پیگیر صحبت‌هایتان هستم. امیدواریم همیشه سالم و صحیح باشید»؛ این را مرد میانسال و میان‌قدی که پیراهن آستین‌کوتاه سبزرنگ و تابستانی به تن کرده و درست در میانه کوچه ایستاده است، خطاب به محمد دادکان می‌گوید. با لحن شیرین و خاصی پاسخش را می‌دهد؛ «قربان شما». چند ثانیه بعد، نوبت به راننده پرایدی می‌رسد که کوچه را به‌طور خودخواهانه‌ای بسته؛ مشخص نبود هدفش چیست تا اینکه دستی اتومبیل را کشید و پیاده شد. «آقای دکتر خیلی ارادت داریم. می‌شود لطف کنید با من یک سلفی بیندازید؟». «چراکه نه، در خدمتم». راننده که حس کرده جای مناسبی پارک نکرده می‌گوید چند ثانیه‌ای می‌رود، ماشین را پارک می‌کند و برمی‌گردد. برای مردی که سال‌ها از ریاست فدراسیون فوتبال، پستی که ظاهرا شهرت خاصی به همراه دارد، کنار رفته، این حجم از توجه غافلگیرکننده است، ولی او هنوز هم یکی از چهره‌های محبوب مردم کوچه و بازار است. خوش‌وبش‌ها با او تا زمانی که در ورودی و سنگین روزنامه را هل می‌دهیم، از سوی مردم ادامه دارد. پله‌ها را که بالا می‌رود، مراقب است تا پشت به کسی نباشد. سرانجام پشت میز بزرگ بیضی‌شکلی که قرار است نقش میز مصاحبه را ایفا کند، می‌نشیند. درست در زمانی که تصمیم می‌گیرد چایش را با خرمایی که بغل دستش گذاشته، بنوشد، بالاخره راز پاکت کاغذی که به همراه داشت فاش می‌شود. به آهستگی دست در آن فرو می‌برد و چند کتاب قطور که شبیه آلبوم‌های خانوادگی قدیمی است، بیرون می‌کشد. آلبوم یا دفتر خاطرات یا هر چیز دیگری که بشود اسمش را گذاشت، ورق می‌خورد و به ازای هر صفحه، برگی از تاریخ زندگی طفولیت، نوجوانی، جوانی و میانسالی محمد دادکان ورق می‌خورد. آن‌قدر عکس‌های قدیمی و روایت و حکایت دارد که حسرت گذر سریع زمان را باید خورد. وقتی به داستان پدرش، مصطفی، می‌رسد، شعف خاصی پشت آن صورت جدی پدیدار می‌شود. حرف از پدر که می‌شود، غرق رؤیاهای شیرین آن دوران می‌شود. مصطفی دادکان که به واسطه طولانی‌شدن دوران سربازی‌اش به مصطفی پادگان معروف شده بود، بخش لاینفکی از زندگی محمد دادکان است. مصطفی بخشی از تاریخ و فرهنگ محله قدیمی پاچنار تهران هم به‌شمار می‌رود؛ همان محله‌ای که هئیت عزاداری امام حسین آن هنوز هم که هنوز است از شهرت نیفتاده. مصطفی دادکان، آن‌طور که پسر روایت می‌کند، جوانی پرشروشوری داشته و حکایت‌های متنوعی از زندگی پرتب‌وتاب او روایت می‌کند. آن‌قدر روایت از پدر توسط پسر در اوایل همین گفت‌وگو نقل می‌شود که شاید خودش به اندازه چند رمان ناشناخته شود. برخلاف سایر روایت‌هایی که درباره مصطفی شده، آنچه محمد می‌گوید و برایش عکس و سند رو می‌کند، شیرین است و کاراکتر دیگری به مصطفی می‌بخشد. هرچه هست، مشخص است دادکانِ پسر، نصیحت دادکانِ پدر را خوب گوش کرده؛ «پدرم ما پسرها را جمع کرد و بازوی حجیم و بزرگش را نشان داد. خیلی هیکلی بود. گفت ببینید، زمان من اینِ چیزها (بازوی درشت) به درد می‌خورده ولی زمان شما، درس و تحصیل به درد می‌خورد. پس حتما بروید و درس را جدی بگیرید». محمد دادکان حالا پس از تحصیلات عالیه، دوران مدیریتی درخور اعتنا و کارنامه موفق به‌عنوان رئیس فدراسیون فوتبال، تبدیل به کنشگری اجتماعی و منتقدی نترس شده است. شاید همین ویژگی‌ها کافی باشد تا او روی صندلی داغ روبه‌رویی، جایی که قرار است مورد پرسش قرار بگیرد، بنشیند.

عکس: سهند تاکی‌شرق

▪ آقای دکتر، با این آلبوم و عکس‌های قدیمی ما را به گذشته پرت کردید. خیلی نمی‌خواستیم به گذشته برویم، ولی صحبت‌هایتان آن‌قدر شیرین بود که گفتیم از همان‌جا شروع کنیم. ۲۸ روز زندان؛ قبل از انقلاب. چرا به زندان رفتید؟

نمی‌خواهم خیلی به این موضوع برگردم که چرا به زندان افتادم؟ دانشجو بودم، شلوغ کردم. البته شلوغ نکردم، یک‌سری مسئولان بودند اعلامیه دادند و من هم پخش کردم و به همین دلیل به زندان افتادم.

▪ پدرتان در جریان بود؟

نه.

▪ بعد که فهمید چه کار کرد؟

ناراحت شده بود. ما در دهکده در اردو بودیم و مدام زنگ می‌زد؛ بچه‌هایی که گوشی را برمی‌داشتند، می‌گفتند محمد سر تمرین است یا نیست و... . خب بعد هم فهمید که اطلاعیه‌ای پخش کردم و برای من مشکل پیش آمده است. فردی که کاغذها را از من گرفت، یک چیزی گفت، من مجبور شدم که این کار را بکنم. وقتی از دهکده بیرون آمدم تا بروم، او نگذاشت و گفت اگر بروی و برگردی، راهت نمی‌دهند. من را می‌شناخت و من هم همین‌شکلی بودم. گفت به تو که می‌گویند مُلا، اگر بالاتر از تو هم باشد، راهش نمی‌دهند. من هم یک جوان ۲۰ساله بودم. بیرون آمدم و موقع برگشتن راهم ندادند، زنجیر ورودی را پاره کردم و به دهکده رفتم. آمدند من را گرفتند و بعد از ماشینم آن اطلاعیه‌ها را درآوردند. یکی از مسئولان فعلی که نمی‌خواهم اسمش را بگویم، آنها را به من داده بود. من را گرفتند. یادی کنم از عزیزانی خدابیامرز، بیژن ذوالفقارنسب و پرویز قلیچ‌خانی؛ آنها جلوی کامبیز آتابای را گرفتند و گفتند جوان است با یک دنیا آرزو. من که ناامید بودم. گفتند از تو می‌خواهیم قبل از اینکه به المپیک برویم، دستور بدهی او آزاد شود. این را از کامبیز آتابای خواستند. او هم دستور داد و کار من بعد از ۲۸ روز درست شد و آزاد شدم؛ ولی از ورزش کنار گذاشته شدم. البته بعد از مدتی برگشتم.

▪ این کنار گذاشته‌شدن حدود شش ماه طول کشید؛ درست است؟

من در سال ۱۳۵۵ شش ماه کنار ماندم و بعد از شش ماه، آقایی بود به نام مانوک خدابخشیان که در روزنامه آیندگان آن روز نوشت پرسپولیس نفوذ نمی‌کند، چون جوان اولش نیست. افکارها را بیدار کرد و مردم من را تشویق کردند و رئیس باشگاه، من به او هم یک حرف‌هایی زده بودم، از حق خودش گذشت و من را دعوت کرد و دوباره به ورزش برگشتم.

▪ وقتی برگشتید ظاهرا بچه‌های تیم تحویل‌تان نگرفتند.

هیچ‌کس. از بچه‌های تیم پرسپولیس که تمرین می‌کردند، هیچ‌کس بیرون نیامد تا با من سلام‌وعلیک کند. فقط محمد رزمجو -از دروازه‌بان‌های تیم- یادش بخیر از صف بیرون آمد و با من دست داد و سلام‌وعلیک کرد.

▪ از ترس‌شان بود که پیش شما نیامدند؟ به خاطر اینکه مثلا شما به زندان رفتید و...

خب، برای این بود که دوست نداشتند، مثلا به من می‌گفتند که این فلان و بهمان است دیگر؛ چون ته‌ریشم همیشه همین شکلی کوتاه بود و ریش داشتم، موهایم هم کوتاه بود، می‌گفتند این مثلا فلان است... با من سلام‌وعلیک نکردند. ولی برای من مهم نبود. خدا با من سلام‌وعلیک کرد.

▪ البته فراموش نکنیم که شما آن دوران علیه مدیریت صحبت کرده بودید. بی‌دلیل نبود آنها هم راغب نباشند که شما برگردید.

مدیریت که... باشگاه دوست نداشت، نه مدیریتش. آدم‌های باشگاه و مربیان به خاطر کارهای من دوست نداشتند. دانشجو بودم، بازیکن هم بودم، انتخاب شده بودم و تیم ملی هم بودم. من را حذف کردند و کنار گذاشتند.

▪ پس این زبان انتقادی‌تان را از همان ۲۰سالگی داشته‌اید.

بله.

▪ الان اگر به آن زمان برگردید که یک جوان ۲۰-۲۱ساله بودید، آن‌هم اوایل دوران حرفه‌ای‌اش، تغییر رفتار نمی‌دادید؟ پشیمان نیستید

که چرا حرف زدم؟ نه. مگر الان حرف نمی‌زنم؟ وقتی ظلم باشد باید حرف زد. به شاه و غیر شاه و افراد اسلامی و اینها بستگی ندارد. شما وقتی اجحاف، ظلم و بی‌عدالتی را می‌بینید باید حرف بزنید. مگر می‌شود حرف نزنید.

▪ خب خیلی‌ها هستند که منافع خودشان را در نظر می‌گیرند.

بله. همین است. سیستم هم اصولا می‌خواهد آن آدم‌ها را ببینید، من بیش از صد جای دنیا سفر کردم، چه به‌عنوان عضو هیئت علمی و چه ورزشکار و چه برای سمینارهای مختلف. زمانی که رئیس بودم، در سفرهای مختلف آدم‌های متفاوتی را دیدم. خدا همه رفتگان را بیامرزد، گاندی می‌گوید اگر می‌خواهید انسانیت آدم‌ها و ملل آنها را بشناسید، از دوست‌داشتن طبیعت و حیوانات آنها را بشناسید. می‌گوید به آن جامعه احترام بگذار؛ جامعه‌ای انسانیت دارند که به طبیعت و حیوانات احترام می‌گذارند. خود گاندی دوباره می‌گوید تنها مرام و عقیده‌ای که طرفدارهایش در دنیا ناچیز هستند، انسانیت است.

▪ شما اگر یک بار دیگر از صفر شروع کنید، همین مسیر را می‌آیید؟

بله؛ همین مسیر را می‌آیم.

▪ هیچ اصلاحی؟ هیچ کسری و اضافه‌ای...؟

هیچ. چون می‌دانم اگر به قرآن اعتقاد داشته باشید که می‌گوید شما کِی می‌آیید و کِی می‌روید... و به آن رسیدید، مسیر را درست انتخاب کرده‌ای. ما آدم داریم که خودش را برای آنها می‌کشت و حالا برای اینها می‌کشد. یعنی مسئولان نمی‌فهمند؟ بهتر از همه دنیا می‌فهمند. می‌دانند که مثلا این فرد اگر اینها هم نباشند، خودش را برای بعدی می‌کشد. ولی می‌آورند به او احترام می‌گذارند و ارج و قرب می‌دهند. به چه دلیل؟ خواسته‌هایشان در آن است. می‌بینند اینها به راحتی هرچه از آنها بخواهند اجرا می‌کنند؛ به‌عنوان پیش‌کسوت، بازیکن و مدیر. اگر شما بگویید من کاربلدم، این را دارم و چیزی که شما می‌خواهید نیستم، باید بروید در خانه بنشینید. احترام به قرآن چه می‌گویید؟ به فارسی که ترجمه کنید، می‌گوید عدالت، آزادی، دروغ‌نگفتن، فسادنکردن، فسادنبودن، رشوه‌ندادن، صله رحم انجام‌دادن، همنوع‌دوستی و انسان‌دوستی و... . قرآن اینها را می‌گوید. خب اگر کسی این ویژگی‌ها را داشت و به نحو احسن از آن استفاده کرد، آن فرد خوب است، نه کسی که نقش بازی می‌کند. ولی متأسفانه در تمام سیستم‌ها، فردی را که نقش بازی می‌کند و نقاش خوبی است، می‌آورند.

▪ و شما هم برای همین موارد کنار گذاشته شدید؟

من شاید بیشتر به خاطر زبانم است. اعتقاداتی دارم و به آن پایبندم، نه خودم بلکه خانواده‌ام. من محمدحسین هستم، آن یکی محمدجعفر است، آن یکی محمدعلی و دیگری محمدجواد. خواهرم هم زینب است. پدرم مصطفی است و مادرم صغری (خدابیامرز). چه کسی آمده ما را مسلمان کند؟ جمهوری اسلامی؟ من به چیزی که اعتقاد دارم تا روزی که زنده هستم، خودم و خانواده‌ام بر آن استوار خواهیم بود؛ چون همه چیز را در آن می‌بینیم نه در این سیستم. اینها هم مثل بقیه رفتنی هستند. حالا منی که اینها را می‌دانم، خودم را به چه چیزی بفروشم؟ به اینکه امروز من سر کار باشم؟ خدای من شاهد است، فیلم آن هم هست؛ ما می‌خواستیم به بازی‌های آسیایی هندوستان برویم. خدابیامرز حاج‌مصطفی داوودی چون من و پدرم را می‌شناخت، احترام خاصی برایمان قائل بود. به من می‌گفت از ورزش خداحافظی کن و بیا مسئولیت قبول کن (آن طرح ۲۷ساله‌ها که داده بود). ۱۳۶۱ بود، یعنی ۴۲ سال پیش. شبی که تیم ملی ایران می‌خواست به بازی‌های آسیایی هندوستان برود، خب آن زمان ۲۷ ساله بودم و اوج بازی‌های من بود، حاج‌مصطفی به من گفت خداحافظی کن و بیا مسئولیت بپذیر. گفتم فعلا می‌خواهم بازی کنم. ولی خب به هندوستان رفتیم و برگشتیم. من چند ماه بعدش خداحافظی کردم. حاج‌آقا آن شب رفت پشت بلندگو، یکی از مدیرهای خوب هم... گفت بچه‌ها! ما که به هندوستان برسیم، مرگ بر آمریکا یادتان نرود و فلان. من تنها کسی بودم که بلند شدم گفتم حاج‌آقا! ما برسیم این کار را نمی‌کنیم. او به من و دوستانم گفت خب چه کار می‌کنید؟ گفتم اگر رفتیم روی سکوی قهرمانی ایستادیم، آن‌موقع می‌گوییم مرگ بر آمریکا. قدری تأمل کرد و گفت: خب! ان‌شاءالله برویم قهرمان شویم. ما قهرمان نشدیم و چیزی هم نگفتیم. شما وقتی پایین هستید و می‌خواهید یک نفر را آن بالا بزنید، باید به جایگاهی برسید. یک روز باید برسیم به این مردم بگوییم آقا! ما مسیرمان اشتباهی بوده است. من در یک مصاحبه هم گفتم و پخش شد که «ما در شرایطی نیستیم که بخواهیم به دنیا امر و نهی کنیم». در همان مصاحبه هم قبل از اینکه ایران با عربستان آشتی کند، گفتم: «شما با عربستان آشتی می‌کنید، با بحرین آشتی می‌کنید و حتی گفتم شما یک روز هم در بغل آمریکا می‌نشینید». شما این حرف من را داشته باش و ببین این اتفاق خواهد افتاد یا نه؟ خب الان ۴۵ سال این مسیر را رفتیم که چه بشود؟

در این سال‌ها دو چیز از بین رفت؛ ۱. اعتقادات مردم و ۲. جوانی‌ها. همه جوانی‌هایشان را از دست دادند. به چه رسیدند؟ دخترها، پسرها، همه دارند در جامعه می‌چرخند. نه مسکنی هست، نه شغلی، نه کار و زندگی‌ای... هیچی. این جوان با چه امیدی فردایش را سپری کند؟ من خودم دو دختر دارم؛ هر دو تحصیلکرده. ما جامعه را تنگ و کوچک و سخت کرده‌ایم.

▪ به عنوان چهره شناخته‌شده ورزش، از شما انتقاد نمی‌شود که چرا در مورد سایر حوزه‌ها نظر می‌دهید؟

همه فکر می‌کنند من هرجا می‌نشینم باید حرف ورزش بزنم. نه. من چنین کاری نمی‌کنم. به دلیل اینکه تنها کسی هستم که این خصوصیات را دارم. هیچ‌کس به اندازه من بین مردم نیست. خدا را هم شکر می‌کنم. اگر کسی را پیدا کردید، به من بگویید. من در دانشگاه هستم، در ورزشگاه و بازار هم هستم. چه کسی می‌تواند بگوید من در بازار هستم؟ همان فرد بازاری. فرد ورزشی در ورزش است. فرد دانشگاهی در دانشگاه. من عمرم را در دانشگاه گذراندم؛ در ورزش و بازار، بچه کف بازارم. روی صحبتم حالا با مدیران است. جوانی‌ها را از بین بردید. اعتقادات را ضعیف کردید. شما ۴۰ مرکز فرهنگی ساختید؛ یک روز آمدید با خودتان بگویید این پول‌ها را برای چه دادید؟ همه اینهایی که الان دارند با شما مقابله می‌کنند، محصول خودِ شما هستند. دهه‌هفتادی‌ها، دهه‌شصتی‌ها و هشتادی‌ها. نودی‌ها را هم که دیدیم، فیلمش پخش شده است؛ همه دخترهای ۱۰-۱۲ ساله. شما موفق نبودید. این مراکز را برای چه درست کردید؟ هزینه بدهید برای چه؟ قبل از انقلاب کدام‌یک از این مراکز بودند؟ بگذارید مردم آگاه بشوند. کدام‌یک از این مراکز بودند؟ هیچ‌کدام. به قول خودتان مراکزی هم بوده که دین ضعیف بشود. دین ضعیف شد؟ ماها بودیم و دیدیم دیگر. سیاست‌هایمان اشتباه است. در دنیا دروغگوترین کشور، انگلیس است. من این را چند سال پیش در پخش زنده گفتم. انگلیسی‌ها دروغ‌گوترین کشور دنیا هستند، ولی هر دروغی را که می‌گویند ۳۰-۳۵ سال بعد مشخص می‌شود که دروغ گفته‌اند. ولی مسئولان ما دروغ می‌گویند، یک دقیقه بعد دروغ‌شان برملا می‌شود! انگلیس دو چیز را در دنیا پیاده می‌کند؛ ۱. صنعت ۲. سیاست. با همین دو چیز دنیا را گرفته است. شما برگردید همین آمریکا را هم ببینید. سیاست‌هایش تابع انگلیس است.

از آقای پزشکیان به‌عنوان رئیس‌جمهور می‌خواهم که اینها را ول کنید. مردم به شما رأی دادند که چیزهایی که مردم دوست دارند اجرا کنید. جلوی فساد را بگیرید، جلوی رانت‌هایی که مسئولان و فرزندان‌شان می‌برند را بگیرید. میلیاردها تومان، میلیون‌ها دلار در ماه دارد از این مملکت خارج می‌شود و خرج می‌شود. جلوی آنها را بگیرید و ببینید ثروت این مملکت چه می‌شود؟

خب! دنیایی که امروز در رأس آن سوئیس است، چطور سوئیس است؟ ساعت دارد از ۱۰ دلار تا میلیون‌ها دلار. از سواچش بگیرید تا اُمگا. سوئیس با این چهار چیز دنیا را گرفته؛ ۱. ساعت، ۲. credit بانکی، ۳. محصولات لبنی و ۴. چاقو. یک چاقوهایی دارد که هر کسی به سوئیس برود، می‌خرد. من ۱۰ بار رفته‌ام. دوم Credit بانکی؛ از یک قران تا هزاران میلیارد پول داشته باشید به شما سرویس می‌دهد. سوم محصولات لبنی و چهارمی‌اش هم چاقو. این سوئیس که دنیا را گرفت چه چیزی دارد؟ هیچی. تولیدِ مدیر داشته است. ما با طلا، سنگ، نفت، گاز و این همه محصول چرا هیچ عددی در دنیا نیستیم؟ شما به زور که نمی‌توانید به دنیا بگویید من را قبول کن. به این دلیل است که مدیر تولید نکرده‌ایم. همه اینها را دور هم می‌چرخانیم که تو برو این‌ور، تو برو آن‌ور. فقط در این چرخه خودمان هستیم. چرا اجازه نمی‌دهیم جوان‌ها بیایند؟ شما ببینید پست‌دادن به سن نیست، به جنسیت هم نیست. اگر یک خانم است و شرایط خوبی دارد، به او پست بده. جوان است بگذار، مسن است بگذار. دنیا به این احترام می‌گذارد.

▪ البته مثال‌ها فقط متوجه کشورهای اروپایی و آمریکا که نیست.

ما به چین رفته بودیم. وقتی سمینار تمام شد، یک برگه A4 دادند. در آن نوشته بود شما نسبت به این سمیناری که برگزار شد، نظرتان را بگویید. همه یک چیز را به چین ایراد می‌گرفتند؛ می‌گویند پردازش اطلاعات در چین خوب نیست. یعنی چه؟ شما آنجا به یک راننده تاکسی می‌گویید که می‌خواهم به فلان‌جا بروم. برمی‌گردد می‌گوید کجا؟ سه، چهار بار می‌گویید و آخر سر می‌برد. گرفتنشان ضعیف است. در ایران بنشین بگو برو فلان‌جا، می‌رود. بعد روز آخر این A4ها را که جمع کرد می‌رود پشت بلندگو و می‌گوید همه از نحوه پذیرایی ما راضی بودند؛ سرویس‌دهی، نوع برخورد، هتل، همه‌چیز... فقط ما یک ایراد گرفتیم که پردازش اطلاعاتمان ضعیف است که شما راست می‌گویید. اما ما (چین) دنیا را گرفتیم، چرا؟ وقتی می‌گوییم ۱۰ نفر وزیر فلان‌جا، این ۱۰ نفر را می‌آوریم و چک می‌کنیم، آن‌که را بهترین است وزیر می‌کنیم. آن ۹ نفر را هم زیردست او می‌گذاریم. حال کشورهای جهان سوم، از جمله خود ما را مثال می‌زند. می‌گوید شما می‌آیید ۱۰ مدیر را انتخاب می‌کنید، ۹ تایشان باهوش هستند، آن یک نفر را که هوشش کمتر است در رأس می‌گذارید و به بقیه می‌گویید زیردستش کار کنند. مگر می‌شود؟

به خاطر همین هم ما هی بیاییم یک شلوار را وصله کنیم، به چه درد می‌خورد؟ باید بیدار شویم. من وطنم را دوست دارم. من طرحی داشتم در دوره دکترا؛ در دنیا اول شد و جایزه ۲۵ هزار فرانک سوئیس را گرفتم. روی یک مولکول در بدن کار کرده بودم و همان باعث شد من برنده آن مرکز شوم و ۲۵ هزار فرانک سوئیس بگیرم. نمی‌گویم من، من کوچک‌ترینش هستم. در این مملکت شما ببینید آماری که مهاجرت می‌کنند چقدر هستند؛ چه آنهایی که پناهنده می‌شوند و چه کسانی که برای کار می‌روند. چه کسانی می‌مانند؟ چرا جوان‌های این مملکت بروند؟ چرا آدم‌ها بروند؟ بیدار شوید. نگذارید کفگیر به ته دیگ بخورد. من وطنم را دوست دارم. اگر دوست نداشتم، امیر شارجه، از من خواسته بود بروم طرحم را در شارجه پیاده کنم. ا. من خیلی راحت گفتم نه، من هیچ‌جا نمی‌روم و اینجا می‌مانم. آن زمانی که از فوتبال بیرون آمده بودم.

▪ این انتقادهای شما از مدیریت، برای کسی که خودش در این مملکت مدیر بوده، کمی ممکن است تضاد به وجود بیاورد.

نه، اصلا چنین چیزی نبود. من برای چه آلبومم را آورده‌ام، که شما ببینید قبل از انقلاب هم این حرف‌ها را زدم. من مدیر بودم.

▪ خب شما خودتان جزو چرخه مدیریت جمهوری اسلامی بوده‌اید.

بله بودم، شما ببینید وقتی من رئیس فدراسیون بودم، من با مدیر بالادستی‌ام حرف زدم یا نزدم.

▪ فراتر از حرف بود البته، دعوا شد.

خب. وقتی شما خودت اعتقاد داری، چرا سؤال می‌کنی؟ من آن زمان هم از مدیر خودم ایراد گرفتم. به اتاقش رفتم و جلویش ایستادم و گفتم حرف شما اشتباه است و اصلا در این زمینه وارد نشوید. اگر می‌خواهید باز کنم و بگویم.

▪ قبل از اینکه تشریف بیاورید، می‌گفتیم ویژگی متمایز شما سلامت مالی و اخلاقی‌تان است، خب توان مدیریتی‌تان هم خوب بوده است. الان آفت مهم در مدیریت این دو مسئله است، یعنی هم فساد است و هم ناکارآمدی. ایده‌ای دارید؟

ببینید، من بخواهم اینها را بگویم زشت است. دوست دارم در سابقه من بخوانید، همین الان دو، سه بار که گفتند رزومه بدهید، دادم. من چهار سال رئیس فدراسیون بودم، ساختمان فدراسیون فوتبال را خریدم. باشگاه پرسپولیس، استقلال، بیش از ۱۰ هزار متر زمین در آبسرد دماوند از درآمد فوتبال و کمپ ۲ را درست کردم، کمپ ۱ را هم مشترک. از کجا آوردم؟ پنج میلیارد و ۴۰۰ میلیون هم گذاشتم در فدراسیون فوتبال و رفتم. از هرکجا کار کردم بروید بپرسید. من ۱۳ جا مدیر بودم، بپرسید دانشگاه آزاد چه کار کردم؟ دانشگاه شهید بهشتی چه کردم؟ من نشان ویژه دانشگاه شهید بهشتی را گرفتم. نشانی که فقط پنج نفر گرفتند. در سال ۶۴ دانشگاه شهید بهشتی پنج نفر نشان ویژه دانشگاه را گرفتند.

▪ درست است، ولی با یک گل بهار نمی‌شود. چه باید کرد؟

می‌خواهم بگویم من پول را از کجا آوردم؟ فدراسیون فوتبال امروز دو هزار و ۴۰۰ متر است در نبش سئول؛ من اینجا را آن زمان یک‌میلیارد و ۳۰۰ تومان خریدم. امروز قیمت آن بالای ۴۰۰-۶۰۰ میلیارد است. من پول فوتبال را آوردم خرج خودش کردم، غیر از این آدم‌هایی هم بودند که در بازار به ما اعتماد داشتند و پول دادند؛ من باشگاه پرسپولیس را خریدم. می‌خواهم این بپرسم شما که می‌گویید آقای دادکان! شما در سیستم بودید، من اگر این باشگاه را نمی‌خریدم باشگاه پرسپولیس کجا جلسه می‌گذاشت؟ داخل ماشین!

▪ اینها درست است، سؤال مهمی که الان مطرح است و به نظر من همه باید به آن پاسخ دهیم، این است؛ چه نباید کرد؟ یعنی ما چه کارهایی نباید بکنیم تا به این وضعی که دچاریم، نرسیم؟ به نظرم چه باید کرد پس از این سؤال مطرح می‌شود.

احسنت. من به شما می‌گویم و به آقای رئیس‌جمهوری که رأی ۱۷ میلیون نفر را آورده می‌گویم، شما می‌خواهید موفق شوید باید جلوی فساد را بگیرید.

▪ چطور می‌شود جلوی فساد را گرفت؟ ما الان ۱۵ نهاد نظارتی داریم، ولی اگر ۵۰۰ تای دیگر هم اضافه شود با این روش‌ها جلوی فساد را نمی‌شود گرفت.

احسنت. من هم در سیستم کار کردم. الان چرا کسی نمی‌آید بگوید پول‌های فوتبال کجاست؟ پس ما از کجا می‌آوردیم؟ در سابقه‌ام نوشته‌ام که خدمت شما می‌دهم. اگر یک نهاد دولتی آمد گفت یک ریال به من داده، من ۱۰ هزار تومان به او می‌دهم. زیرش نوشتم جزو افتخاراتم است. اینها را هم برای فوتبال خریدم و خوشحالم. جلو ورودی هم زدند که این ساختمان‌ها توسط محمد دادکان خریداری شده است. جلوی فساد را گرفتم؛ مردم هم استقبال کردند. چرا الان شما جلوی فساد را نمی‌توانید بگیرید؟ چون خودش هم فاسد است. اگر کسی نمی‌گوید، من می‌گویم. گفتم و شما هم ترس نداشته باشید. چرا الان نمی‌آیند قضیه فوتبال را بگویند؟ چون برخی بالادستی‌ها هم گرفتند و خوردند. از این واضح‌تر بگویم؟ مدیرعامل‌های پرسپولیس و استقلال، تیم‌های صنعتی، چرا هیچ‌زمانی مؤاخذه نشدند؟ الان چند وقت است که می‌گویند فساد فوتبال؟ ویلموتس را چرا نمی‌گویند؟ پولی که از ویلموتس خوردند را همه با هم خوردند. نمی‌دانند؟ همه را می‌دانند. الان هم که می‌گویند فساد در فوتبال است، چرا هیچ اتفاقی نمی‌افتد. چرا؟ چون کسی عزم این کار ندارد.

من به عنوان یک معلم با بیش از ۴۰ سال سابقه، از آقای پزشکیان می‌خواهم دنبال یارانه گندم و بنزین نباشد؛ اینها همه سرگرمی است. بروید جلوی فسادها را بگیرید؛ ببینید چقدر پول در این مملکت بوده، اضافه هم می‌آوریم. جلوی پول‌هایی را که در خارج از کشور خرج می‌کنند، بگیرید. یارانه بدهیم نان و آرد بگیرید، دیگر چیست؟ سرگرمی برای مردم درست کردید. از آقای پزشکیان می‌خواهم چیزهایی را که مردم دوست دارند اجرا کند. جلوی رانت‌های مسئولان و فرزندان‌شان را بگیرید. میلیاردها تومان، میلیون‌ها دلار در ماه دارد از این مملکت خارج و خرج می‌شود. جلوی آنها را بگیرید و ببینید ثروت این مملکت چه می‌شود؟ می‌گویید فساد نیست. پس اینها چیست؟ شمر نماز شبش ترک نمی‌شد. آدم‌هایی که مدعی اسلام هستند. پول‌ها کجا خرج می‌شود؟ مصاحبه‌های من را از زمانی که مدیر بودم بخوانید. آن زمان سازمان تربیت‌بدنی خلاف کرد، جلویش ایستادم. تنها کسی بودم که مصاحبه کردم. یکی بگوید من هم این کار را کردم. پولی که من ۱۸ سال پیش در فدراسیون فوتبال گذاشتم پنج میلیارد و ۴۰۰ بود، شما به عنوان خبرنگار یک مجموعه بروید بگویید این پول چه شد؟

▪ فکر می‌کنید آقای پزشکیان در راه مبارزه با فساد موفق شود؟

اگر دست آقای پزشکیان را بستند، باید برود. همان شعارها و درخواست‌هایی که داشت را باید اجرا کند و پای آن بایستد. اولین چیز، ایستادن جلوی آدم‌های فاسد است. اگر روزی بگویند آقای دادکان شما بیا این شغل را بگیر، می‌گویم به من حکم بدهید تا بروم و جلوی اینها را بگیرم؛ در این راه بمیرم هم فسادها را معرفی می‌کنم. چطور بگویم؟ همه را هم بلدم. به من حکم بدهید تا ذی‌نفوذ باشم و در ورزش و خارج از ورزش فسادها را کف دست آقای رئیس‌جمهور بگذارم؛ اما گروهی هست که نمی‌خواهد. می‌خواهد جلوی این کارها کسی نایستد و این مسیر ادامه داشته باشد.

▪ شما با آقای پزشکیان دیدار داشتید؟

من در بازار دیدمشان.

▪ ماجرای اینکه خواسته بودند شما بروید ستادشان درست بود؟

بله. من هم اطلاعیه دادم و گفتم ضمن احترام به شما، در انتخاباتی که سیاسی‌بازی است، شرکت نمی‌کنم.

▪ این‌بار در فهرست وزرای انتخابی‌شان نبودید؟

چرا، از من هم برنامه خواستند. همان برنامه‌ای را که به شما دادم به آنها هم دادم. اما می‌دانستم و گفتم هر دوره اسم من هست، اما کسی دیگر وزیر می‌شود.

▪ دوره آقای روحانی هم خیلی به وزارت نزدیک بودید.

بله، اما کسی دیگر شد. مگر ما را می‌گذارند؟

▪ با این شرایط چقدر به بهبود اوضاع امید دارید؟

هیچ. خدا شاهد است. ببینید سه چیز آدم‌ها را از خود بی‌خود می‌کند؛ شهرت، قدرت، ثروت. وقتی شما همه را در اختیار یک نفر گذاشتید، دیگر خدا را بنده نیست. حالا یک زمانی است که شما شهرت و ثروت دارید، با مردم هم راه می‌آیید، اما قدرت که داشتید یعنی همه را دارید. اگر این مملکت ثروت نداشت، کسی سرش دعوا می‌کرد؟ همه دعواها سر این پول‌هاست که کی، چقدر بخورد؟ همه‌شان با هم هستند. وصلت‌هایشان هم با هم است. اجازه می‌دهند دخترشان زن کسی دیگر شود؟ پسرشان دختر کسی دیگر را بگیرد؟

▪ در کنار همه این موارد، عبور از نخبه‌ها هم وجود دارد. تاثیر کنارگذاشتن نخبه‌ها چیست؟ به بخشی از آن اشاره کردید؛ خیلی‌ها هم هستند که مانند ولی از چرخه خارج شده‌اند.

یک کلام جواب می‌دهم. من یک دفتر دارم، خواهرزاده من معلم نمونه شده بود، این دفتر را از من گرفت، آنجا داخل دفتر من خواند و رفت. روزی که از او تقدیر می‌کردند تشکر کرد. یا یک نفر می‌رفت در باغچه‌ای، خروسش می‌خواند، خیلی خوشحال می‌شد. دفعه بعد که می‌رود می‌بیند صدای خروس نمی‌آید، می‌گوید خروس کجاست؟ می‌گویند سرش را بریدیم، می‌گوید چرا؟ می‌گویند چون مردم را بیدار می‌کرد. نخبگان چرا بروند؟ چون اینها مردم را بیدار می‌کنند. فکر می‌کنم حرفم را زدم.

▪ با توجه به شکافی که بین نخبه‌ها یا افراد تأثیرگذار به وجود آمده، به‌ویژه در یکی، دو سال گذشته بسیاری از چهره‌های سینما هم ممنوع‌التصویر شدند و بخش عظیمی از افرادی که در سینما کار می‌کردند یا جایگاه خوبی در بین مردم داشتند، نمی‌توانند کار کنند و از ایران رفتند. این اتفاق خوبی برای ما نیست. فکر می‌کنید راهکار چیست و چه کاری می‌توان کرد؟

اگر شما بخواهید هرچه در ذهن خودت است را به من دیکته کنی نمی‌پذیرم. شما الان مادر باشید، فرزند داشته باشید، هرچه می‌خواهید به بچه‌تان بگویید، با ذهن بازی که الان دارند، نمی‌پذیرد. بعد شما می‌خواهید هرچه گفتید، این گروه بگویند الف؟ الف را بگویند الف؟ نمی‌گویند. ما هم اگر مسئولیت داریم، باید از یک‌سری چیزها گذشت کنیم. نه اینکه ولنگاری باشد. اصلا اعتقادم این نیست، اما هر چیزی که تو گفتی نباید اجرا کنم. پس من چه هستم؟ فکر من چیست؟ من زاییده شدم که تو بگویی الف، من بگویم الف؟ من صاحب فکر هستم، او هم صاحب فکر نیست و خودش را در اختیار گذاشته است؟ اختلافات این است. اینکه من بگویم با چیزی موافقم، نه خیر، من هم نیستم. اما هرکسی دارای فکر و شعور است؛ عرض کردم جاهای زیادی رفته‌ام. در مالزی وقتی وارد می‌شوید، گیت پلیس که رفتید، اکثرش خانم‌ها هستند و همه هم بدون استثنا محجبه. وقتی پاس من را دید که سفر دهمم است، از من یک سؤال کرد: چرا ایرانی‌ها اینجا می‌آیند همه بی‌حجاب می‌شوند؟ خود آن فرد مالزیایی که پلیس گذرنامه است می‌گفت ما خجالت می‌کشیم، اینها به محض اینکه اینجا می‌رسند همه روسری‌ها را برمی‌دارند. خب چه اشکالی دارد در کشور خودتان روسری را بردارند؟ من روسری‌ام را در کشور شما ۲۰ سال هم برنمی‌دارم. گفتم بله، برای ما این‌طور است. این چه چیزی است که آن‌قدر فشار بیاورم تا از اینجا که می‌رود، رعایت نکند. فکر نمی‌کنم راهم بیهوده بوده؟ ۵۰ گروه فرهنگی درست کردید و همه را حقوق می‌دهید. این‌همه حوزه، این‌همه مدرس، خرج می‌کنید. آخرش که چه؟ یک نفر را در بورکینافاسو مسلمان کنید و صد نفر از اینجا بروند. در خیابان استقلال ترکیه تبلیغ دین مسیحیت کنند؟ آخرش چه؟ باید به جایی برسیم.

▪ حال که صحبت از زنان شد، به نظر شما این حذف و کنارگذاشتن خانم‌ها از این مسیر چندین و چندساله چقدر آسیب زده و باعث شده این مسیر سخت‌تر شود؟

قبل از آن هم گفتم که اعتقاد من بر این است برای انتخاب یک مدیر جنسیت وجود ندارد که مرد است یا زن، سنش چقدر است؟ هرکسی توانایی دارد، سر کار بیاید. اگر خانم‌ها توانایی دارند، بگذارید بیایند. اما اگر چیزی فراتر از آن است، نمی‌دانم، درباره مو و احترام‌نگذاشتن به خانم‌ها، یک بازی و سرگرمی است. الان چرا دوباره شل شدند؟ فکر می‌کنید به احترام آقای پزشکیان است؟ دو ماه دیگر دوباره شروع می‌کنند. ببینند شرایط مملکت چطور است. من از شما یک سؤال می‌پرسم؟ ویژن ما برای آینده چیست؟

▪ یک کلمه، هیچ.

من مصاحبه کردم، گفتم یک مسئولی بیاید بگوید ویژن ما، آینده را چه می‌بیند؟ شما امروز می‌گویید من دو هستم، فردا سه می‌شوم و بعد چهار. یک مسئول بیاید بگوید من این کارها را می‌کنم، از اینجا برسیم به آنجا. به خدا نمی‌دانند. یکی بیاید بگوید ما کی می‌رسیم؟ شماها شاید ندانید. من سال ۱۳۵۶ چین رفتم.

▪ اصلا می‌گویند آن زمان فرودگاه نداشتند.

از من بپرسید. خدا شاهد است من سال ۱۳۵۶ چین بودم. وقتی ایستادم اتوبوس بیاید، یک مغازه در چین بود به نام فرندشیپ که من خودم از آن یک قالیچه ابریشم خریدم. شما وقتی می‌ایستادید اتوبوس بیاید، همه خیابان خاکی بود. به روح پدر و مادرم، وقتی می‌ایستادید اتوبوس بیاید، همه می‌پریدند و به شما نوبت نمی‌رسید. مجبور می‌شدید شما هم بپرید سوار اتوبوس شوید. خیابان‌ها عریض و خاکی. دو ساعت می‌ایستادید اتوبوس بیاید. ۱۰، ۲۰ سال بعد من رفتم چین تا قبل از کرونا شانگهای بودم، شما بروید ببینید چین چه شده است.

▪ البته قبل از کرونا با بعد از کرونا خیلی فرق کرده است.

شما کره رفته‌اید؟ کره شمالی. من در یک برنامه تلویزیونی گفتم خدا شاهد است صبح در را باز کنند رهبر کره شمالی اولین نفر فرار می‌کند، چرا؟ شب که کارخانه را تعطیل می‌کنند، همه می‌روند در مترو، یک کیف دارند. به پیغمبر دِر کیف را باز می‌کنند یک زیرانداز دارند در مترو می‌خوابند و صبح دوباره می‌روند سر کار. این مترو بویی می‌دهد که نگو و نپرس. کسی می‌تواند حرف بزند؟ راهنمای ما، یک خانم بود، سابقه من را درآورده بود و فارسی هم بلد بود که من معلم دانشگاه هستم و کارهای ما را انجام می‌داد. آمد به من یواشکی گفت یک کاغذ برای من می‌نویسید از ایران بفرستید که من بیایم دانشگاه شهید بهشتی درس بخوانم؟ گفتم نمی‌توانم این کار را انجام دهم. حالا ببینم چه می‌شود. گفت اینجا فلان است و... من یک دفتر داشتم که کارهایم را می‌نوشتم. می‌خواستم به او پولی بدهم. گفت ندهید. برو بگذار در دستشویی. من هم رفتم دفتر را گذاشتم در دستشویی و این رفت از لای دفتر پول را برداشت. همه فراری هستند. از صبح تا شب مارش جنگ می‌زنند. باورتان نمی‌شود که من اینها را بگویم، من یک وانت گرفتم، یک نَفر را برده بودم از ایران، می‌دانستم که برخوردها و تضادها چیست، یکی‌اش غذا بود. من به محض اینکه رئیس فدراسیون شدم از وزارت خارجه، چون قبلا مسئول تربیت بدنی وزارت خارجه بودم، یک آشپز آوردم. پدر شهید هم هست آقای جمشیدی. گفتم شما هرجا تیم ملی ایران می‌رود، چهار روز جلوتر برو، وسایل بگیر و غذا درست کن تا ما بیاییم تا بازیکن تیم ملی نگوید من این را می‌خورم یا نمی‌خورم. هرجای دنیا تیم ملی را بردم، آشپز چهار روز جلوتر می‌رفت و غذا درست می‌کرد. تیم ملی که می‌رسید، همه بو می‌کشیدند، کیف می‌کردند که بوی قورمه‌سبزی، قیمه و چلوکباب می‌آید. با اسم به شما می‌گویم. وقتی من رسیدم کره، آقای جمشیدی قبل از ما رفته بود. من رسیدم سلام‌علیک کردم و گفتم آقای جمشیدی چه شده است؟ گفت شش نوع غذا درست کردم. امروز و فردا و ما بعد از بازی آمدیم. گفت فقط نوشابه نیست. باورتان می‌شود؟ من یک وانت گرفتم، رئیس فدراسیون. با وانت سوار شدم و رفتم چهار، پنج جا از هرجا ۱۰تا، ۱۰تا نوشابه خریدم و برای تیم ملی آوردم. کره این است. از صبح مارش عزا می‌زند تا شب. من در یک برنامه گفتم، به آقای حدادعادل گفتم شما می‌خواستید مملکت را ژاپن اسلامی کنید، امروز به دنبال کره شمالی اسلامی هستید؛ یعنی اینکه کسی یک ویژن داشته باشد نیست، هنوز هم سؤال کنید. کدام وزیر را قبول دارید؟ تنها وزیری که از همه کاربلدتر و متین‌تر است، آقای ظفرقندی، به او رأی ندادند. ایشان در مرز رأی می‌آورد.

چرا اجازه نمی‌دهیم جوان‌ها بیایند؟ پست‌دادن به سن نیست، به جنسیت هم نیست. اگر خانمی است و شرایط خوبی دارد، به او پست بده. جوان است بگذار، مسن است بگذار. دنیا به این احترام می‌گذارد

▪ بیاییم یک مقدار جلوتر، اگر اشتباه نکنم گفته‌اید مهم‌ترین افتخارتان گرفتن نشان لیاقت از محمد خاتمی است.

من گفتم سه تا افتخار دارم؛ یک نشان لیاقت از آقای رئیس‌جمهور گرفتم که می‌دانید در این ۴۵ سال انقلاب دو نفر گرفتند، یکی خدا بیامرز آقای یزدانی‌خرم نشان خدمت گرفت، من هم نشان لیاقت گرفتم. دوم این بود که گفتم تیم را به جام جهانی بردم و سومین افتخارم اخراجم از طرف دولت آقای احمدی‌نژاد بود.

▪ آنجا در همان مراسم به آقای علی دایی هم نشان لیاقت دادند؟

علی دایی مدال شجاعت گرفت. من بعد از آن گرفتم.

▪ دوری علی دایی از فوتبال را چطور ارزیابی می‌کنید؟

نه‌تنها علی دایی، آقای وریا غفوری، کریم باقری و آقای کریمی، همه اینها برای چه رفتند؟ آدم‌های کوچک، نوکِ دماغ‌بین اینها را نمی‌خواستند، وگرنه اینها چه کار کرده‌اند؟ از مردم‌شان طرفداری کردند. جرم است؟ من هم از مردمم طرفداری کردم. آقای غفوری یا علی دایی، اینها به‌عنوان یک ورزشکار از مردم حمایت کردند. من در یک پخش تلویزیونی گفتم به قول معروف اگر پدرسوختگی هزار تا پله دارد، من هزارو یکمی‌اش را هم بلدم، هیچ‌کس نمی‌تواند من را گول بزند. یک ورزشکار تاپ آلمانی که من خودم برایش کاری کردم که اسم نبرم، یک کاری انجام داد. دولت آلمان به نشریه بیلد آلمان که زرد است، گفت اگر این را بنویسید، پدرتان را درمی‌آورم. «کایزر» در فوتبال آلمان مطرح است، جلویش را گرفتند. یک ورزشکار مطرح آلمانی که سمبل فوتبال آلمان است، مسئله‌ای برایش پیش آمده بود، روزنامه‌ها آمدند بنویسند، دولت آلمان گفت حق ندارید یک خط درباره‌اش بنویسید؛ این فرد معروف است، سمبل دولت آلمان است و جلوی مسئله را گرفتند. در کشور ما یک درصد باشد، صددرصدش می‌کنند. آبروی بازیکن‌ها و ورزشکاران و هنرپیشه‌های مطرح را می‌برند. از این چه سودی می‌برید شما؟ من گفتم روزنامه‌نگارانی که از این مملکت رفتند، مسئولان ما فراری‌شان دادند. بعد گفتند آقای دادکان با چه دلیلی؟ گفتم دلیلم این است که شما می‌خواهید همه نوکری شما را کنند، نه اینکه هنرشان را نشان دهند. ببینید چه کسانی را در ورزش آوردند؟ شما ببینید علی کریمی برای چه رفت؟ یک آقای روحانی مصاحبه کرد که ایشان گفت اله کنید، بله کنید، بگیرید ببرید. اجازه بدهید حرفش را بزند، اگر هم حرف خطایی زده، نصیحتش کنید، بگیر و ببر و بیار، شما برای این مملکت چه کار کرده‌اید؟ مشکل‌مان این است. می‌گویید علی دایی؛ جوابش این است که چون برای مردم حرف زد، غفوری برای مردم حرف زد، این مشکلات پیش آمد.

تلویزیون هم خیلی به آن شاخ و برگ می‌دهد که اینها را ببرند گوشه رینگ. مثلا همین داستان کیمیا علیزاده و ناهید کیانی در المپیک. چه کسی اولین نفر درباره‌شان صحبت کرد در المپیک قبل. در صداوسیما توپیدند که چرا کیمیا علیزاده؟ کوبیدندش. دوست دارد برود؛ به آن کسی که چهار سال پیش کیمیا علیزاده را کوبید، پست دادند. دوست دارد برود، احترام بگذار و بگو ایرانی‌ای که به تیم فلان رفت، ببینید خودش شرمنده می‌شود یا خیر؟ من بارها گفتم و شماها هم شنیده‌اید، مجری تلویزیون نه یک نفر، دو نفر آمدند پیش من که آقای دادکان تلویزیون به ما گفتند دادکان و برانکو را بکوبید. چرا؟ برای مردم در جامعه جو ایجاد کنند. نان هزار تومان شد، مردم بگویند دادکان و برانکو بروند. جو همیشه این است. شما یک سایت درست کردید، خرج‌تان را یکی دیگر می‌دهد، یک‌سری بی‌کار آوردید آنجا نشاندید که جوان‌های خودتان را بکوبید؟ هنرپیشه‌ها و ورزشکاران خودتان را بکوبید؟ آخرش که چه؟ همه بروند؟ خب آنها چرا نروند؟

ادامه در صفحه ۹

یادداشت

انتخابات در عصر دیجیتال

چگونه رویدادها بازی سیاست را تغییر می‌دهند

علیرضا هوشمند

انتخابات در دنیای امروز دیگر به معنای ساده تبلیغ شعارها و وعده‌ها نیست؛ بلکه به یک رقابت پیچیده تبدیل شده است که در آن تکنولوژی و رویدادهای متنوع نقشی کلیدی ایفا می‌کنند. تجمع‌های انتخاباتی که زمانی فقط در میادین و سالن‌های بزرگ برگزار می‌شدند، اکنون به صحنه‌هایی جهانی و آنلاین تبدیل شده‌اند. پلتفرم‌های دیجیتال مانند یوتیوب، فیس‌بوک و اینستاگرام به سیاستمداران این امکان را می‌دهند که پیام‌های خود را در عرض چند دقیقه به میلیون‌ها رأی‌دهنده در سراسر دنیا منتقل کنند.

نقش تکنولوژی در تحول رویدادهای انتخاباتی: آیا رأی‌دهندگان بیشتر درگیر شده‌اند؟

با ورود به عصر دیجیتال، شکل و شیوه برگزاری رویدادهای انتخاباتی دچار تحول شده است. شرکت در تجمع‌های حضوری کاهش یافته و رویدادهای مجازی جایگزین آن شده‌اند. این تغییر نه‌تنها به دلیل راحتی دسترسی، بلکه به دلیل امکان تعامل بیشتر و شخصی‌سازی تجربه برای رأی‌دهندگان است. پخش زنده تجمع‌ها، استفاده از واقعیت افزوده و هوش مصنوعی به سیاستمداران این امکان را داده است که ارتباطات عمیق‌تر و مؤثرتری با رأی‌دهندگان برقرار کنند. در انتخابات ۲۰۰۸، باراک اوباما با ترکیب تجمع‌های حضوری و دیجیتال، تحولی در کمپین‌های انتخاباتی ایجاد کرد. استفاده خلاقانه او از شبکه‌های اجتماعی و برگزاری رویدادهای آنلاین، به‌ویژه در جذب حمایت جوانان بسیار موفق بود. این کمپین نقطه عطفی در بازاریابی رویدادهای انتخاباتی محسوب می‌شود، زیرا نشان داد که چگونه می‌توان با استفاده از تکنولوژی، مشارکت را افزایش داد. در انتخابات ۲۰۱۶، دونالد ترامپ به شکلی نوین از شبکه‌های اجتماعی و پخش زنده تجمع‌های خود استفاده کرد. او توانست با انتقال رویدادهای حضوری به فضای آنلاین، پیام‌های خود را به‌سرعت و به صورت گسترده منتشر کند. این روش به او کمک کرد تا پایگاه حمایتی جدیدی ایجاد کند و مشارکت در انتخابات را افزایش دهد. امانوئل مکرون در انتخابات ۲۰۱۷، با برگزاری رویدادهای محلی حضوری و هم‌زمان پخش زنده آنها، توانست توجه بخش بزرگی از رأی‌دهندگان را جلب کند. این رویکرد به او امکان داد تا هم از مزایای تعامل مستقیم در تجمع‌های حضوری بهره‌مند شود و هم از طریق رویدادهای آنلاین، پیام‌های خود را به گستره وسیع‌تری از مردم برساند. این ترکیب موفق به مکرون کمک کرد تا تصویر مردمی و نزدیک‌تری از خود بسازد و حمایت‌های مردمی را جلب کند. جرمی کوربین، رهبر سابق حزب کارگر بریتانیا، در انتخابات ۲۰۱۷ با استفاده از رویدادهای زنده در شبکه‌های اجتماعی، توانست جوانان بریتانیایی را به خود جذب کند. پخش زنده سخنرانی‌ها و تجمع‌های او در فیس‌بوک و یوتیوب، میلیون‌ها بازدید داشت و به افزایش مشارکت جوانان در انتخابات کمک کرد. این نشان داد که تکنولوژی و رویدادهای دیجیتال می‌توانند به طور مستقیم بر مشارکت سیاسی جوانان تأثیر بگذارند. در ایران، رویدادهای انتخاباتی، به‌ویژه مناظره‌های زنده تلویزیونی، همواره نقشی کلیدی در جلب حمایت عمومی داشته‌اند. در انتخابات ۱۳۹۶، مناظره‌های زنده تلویزیونی توانستند بخش بزرگی از جمعیت را پای تلویزیون‌ها بکشانند. هرچند تکنولوژی‌های دیجیتال به اندازه کشورهای غربی در ایران توسعه نیافته‌اند، اما استفاده از شبکه‌های اجتماعی و رویدادهای آنلاین در حال افزایش است و نامزدها می‌توانند از این ابزارها برای ارتباط بهتر با رأی‌دهندگان، به‌ویژه جوانان بهره ببرند.

آینده رویدادهای انتخاباتی: حرکت به سوی تجربه‌های تعاملی‌تر

با ظهور تکنولوژی‌های جدید مانند هوش مصنوعی و واقعیت مجازی، آینده رویدادهای انتخاباتی حتی بیشتر به سمت دیجیتالی‌شدن پیش می‌رود. ممکن است در آینده شاهد برگزاری کمپین‌های انتخاباتی در متاورس باشیم؛ جایی که رأی‌دهندگان می‌توانند به صورت مجازی و در محیط‌های تعاملی با نامزدها ارتباط برقرار کنند. این رویکردها نه‌تنها گستره دسترسی را افزایش می‌دهند، بلکه تجربه‌ای شخصی‌تر و جذاب‌تر برای رأی‌دهندگان فراهم می‌کنند. هرچند تکنولوژی فرصت‌های بزرگی برای برگزاری رویدادهای انتخاباتی ایجاد کرده است، اما این ابزارها با چالش‌هایی نیز مواجه هستند. حفظ امنیت اطلاعات و حریم خصوصی رأی‌دهندگان، مدیریت بحران در صورت بروز مشکلات فنی در جریان رویدادهای آنلاین و اطمینان از دسترسی برابر همه اقشار جامعه به این رویدادها ازجمله این چالش‌هاست. باوجوداین، اگر این موانع به‌درستی مدیریت شوند، رویدادهای دیجیتال می‌توانند به بهبود مشارکت و آگاهی رأی‌دهندگان منجر شوند. تجربه‌های موفق در آمریکا، فرانسه، بریتانیا و ایران نشان می‌دهد که تکنولوژی و رویدادهای دیجیتال به بخشی جدایی‌ناپذیر از کمپین‌های انتخاباتی مدرن تبدیل شده‌اند. رویدادها، چه حضوری و چه آنلاین، ابزارهای قدرتمندی برای جلب توجه، افزایش مشارکت و انتقال پیام‌های سیاسی هستند. در عصر دیجیتال، نامزدهایی که بتوانند به طور خلاقانه و مؤثر از این رویدادها استفاده کنند، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی آینده انتخابات خواهند داشت.

بازخوانی شعبده ارزی دولت

ادامه از صفحه اول

طنز ماجرا اینجاست که با وجود مشروط‌شدن حذف ارز ترجیحی به اعطای کالابرگ کالاهای اساسی (و تثبیت قیمت آنها به نرخ‌های شهریور ۱۴۰۰)، در نهایت باز هم سیاست جبرانی با پرداخت یارانه نقدی، آن هم نه از محل معادل ریالی مابه‌التفاوت نرخ ارز، بلکه از همان محل قبلی یعنی گران‌سازی انرژی (پس از حذف ردیف ۱۸) و اضافه‌شدن یارانه معیشتی در جدول تبصره ۱۴ ممکن شد. در واقع ردیف‌های (۱۱) و (۱۸) تبصره ۱۴ قانون بودجه سال ۱۴۰۱ (نزدیک به ۲۴۰ هزار میلیارد تومان یارانه نقدی و مابه‌التفاوت نرخ ارز کالاهای اساسی و دارو) حذف و ردیف یارانه نقدی معیشتی (حدود ۳۰۰ هزار میلیارد تومانی در سال ۱۴۰۲) جایگزین آن شد! اقتصاد نفتی ایران همواره عادت به پایین‌بودن بهره‌وری و درجازدن رشد ارزش‌افزوده دارد که این موضوع قیمت تمام‌شده محصولات داخلی را بالا نگه می‌دارد؛ با این حال واردات کالاهای مشابه با قیمت پایین‌تر همواره توانسته بود از شدت فشارها بکاهد و پایداری یک اقتصاد رانتی را تضمین کند. حجم عظیم درآمدهای نفتی بستر مناسبی برای زیست انگلی (رانتی) مافیای واردات در نبود یک برنامه‌ریز اجتماعی (دولت) مورد اعتماد در تخصیص بهینه ارزهای نفتی به وجود می‌آورد. این سازوکار ایجاب می‌کرد که تشدید تحریم‌ها و دشواری انتقال ارز نیز بیش از همه جیب مردم را تهدید کند تا منافع مافیای سنتی اقتصاد ایران که در نبود دولتی شفاف و پاسخ‌گو با استفاده از ابزارهای فرادولتی (حاکمیتی) همه ارکان اقتصادی را در اختیار دارد و هر جهت‌گیری اجتماعی را با اتهام تهدیدی علیه بازار آزاد (!) سرکوب می‌کند. در این چارچوب، حرافی تکراری تخصیص یا حذف ارز ترجیحی برای واردات کالاهای اساسی که با حواشی برخورد با متهمان ارزی و شناسایی واردکنندگان متخلف همراه است، در واقع چاشنی بازی تکراری و رنج‌آوری است که با گران‌کردن نرخ ارز و به قیمت کوچک‌شدن قدرت خرید مردم، بقا و انباشت ثروت مافیا در داخل و خارج از کشور را تضمین می‌کند.